

علم بومی از دیدگاه دکتر سیدحسین نصر

فاطمه هلالی و طوبی زمانی *

چکیده

مسئله بومی‌شدن علم، چندی است که مورد توجه محافل علمی واقع شده و برخی از اندیشمندان بر آن تاکید دارند و برخی دیگر ایجاد علمی بومی را ممتنع می‌دانند و ماهیت علم را جهانی قلمداد می‌کنند. در این مقاله، فارغ از قضاوت امکان یا امتناع علم بومی، نظر دکتر سید حسین نصر را در این مقوله مورد بررسی قرار می‌دهیم و نکته جالب توجه اینجاست که امروز تحت عنوان شعار «بیداری ممالک شرق» و نیز ظهور انقلاب اسلامی ایران، توجه به علم بومی مطرح شده است. حال آنکه پیش از طرح فوق و نیز پیش از ظهور انقلاب اسلامی، سید حسین نصر، شخصیتی فرهنگی و اجرایی در دربار، با عنوان رئیس دفتر فرح، دغدغه علم بومی و سیادت قوم پارس را در سر داشت.

دکتر نصر، علاوه بر داشتن عرق ملی، به مدد نیاکان فاضل و دانشمند که از طبقه روحانیون بودند، مشتاق احیای تفکر ایرانی - اسلامی است. او در زمانی که همگان شیفته غرب بودند، دم از علوم اسلامی زد و این علوم را زیربنای تمدن جدیدی دانست که امید دارد، دوباره با توجه به مقتضیات روز احیا شود. اکنون بعد از گذشت چهار دهه از این نظریه، شاهد گسترش این ادعا در سطح تمام کشورهای شرقی هستیم.

همچنین در این مقاله، از موضع چگونگی رسیدن به شناخت، به این مبحث نگاه می‌کنیم و البته دریچه دید خود را افکار دکتر سید حسین نصر قرار می‌دهیم که مقامی علمی است و در تاریخ علوم و فلسفه تتبع کرده و صاحب نظر است.

بازگشت به علم سنتی، از نظر بنیان‌های فکری و روش‌های آن، نشان‌دادن چگونگی نیل به آن و تطبیق آن با علم دوران تجدد، به منظور تأیید و تقویت بیشتر این رویکرد از علم، بخش پایانی این مقاله است.

واژه‌های کلیدی: علم بومی، علوم سنتی، علوم جدید، مابعدالطبیعه، فلسفه، وحی، شناخت معتبر.

طرح مسئله

تا چندی پیش پارادایم واقعیت اجتماعی، پارادایم غالب فضای جامعه ایران بود و پوزیتیویسم بر اریکه علم تکیه زده و تنها راه شناخت علمی را حس و گزاره‌های آزمون‌پذیر می‌دانست. اکنون چندی است که سکه پوزیتیویسم از رونق افتاده و به مدد دیدگاه‌های پست‌مدرن، بحث تکثر روش‌ها مطرح شده است و غیر از حس و روش‌های تجربی دیگر، ابزار و

* دانشجویان کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی.

مواد شناخت نیز جزء معرفت علمی شناخته شده‌اند. در چنین فضایی، علوم اسلامی بار دیگر فرصت ظهور یافته و توجه به علم بومی متناسب با زمینه‌های فکری و فرهنگی هر سرزمینی مطرح شده است. این زمینه، بستر مناسبی برای دوباره مطرح شدن تمدن ایرانی - اسلامی است، زیرا از دیرباز تمدن ایرانی به عنوان تمدنی کهن و پرآوازه مطرح بوده است. پس از اسلام نیز آمیزش این دین وحدانی با تمدن کهن ایرانی، تلفیقی شایسته خلق کرد که حاصل آن تمدن عظیم اسلامی شد که بزرگانی، مانند: بوعلی، فارابی، غزالی، جابر بن حیان، ابوریحان بیرونی و دیگر اندیشمندان را در خود پرورش داد که هر یک در علوم مختلفی، چون علوم عقلی، نقلی و طبیعی، سرآمد دوران خود بودند.

امروزه این تمدن، شکوه و عظمت پیشین خود را ندارد. بررسی علل این عقب‌ماندگی، موضوع مورد مطالعه ما نیست، ولی به دست آوردن شکوه گذشته، دغدغه اصلی این مقاله است که با بررسی زمینه‌های عقلی و شهودی علوم اسلامی سعی در احیای دوباره معرفت اسلامی دارد و معتقد است که حتی علوم تجربی نیز در تعریف اسلامی و توحیدی آن، حالی دیگر به آدمی می‌دهد.

این نکته قابل ذکر است که تولید علم با شعار نهضت نرم‌افزاری، چون در یک قالب تئوریک و بنیان‌های عقلی و متافیزیکی صورت نگرفت، تنها در حیطه علوم پزشکی، تجربی و فنی، پیشرفت‌هایی حاصل کرد و از تولید علمی با چارچوب‌های تئوریک، همچنان ناتوان باقی ماند. بنابراین، احیای دوباره علوم انسانی با رویکرد اسلامی و در رأس همه آن‌ها کاربرد فلسفه در علوم - که مادر علوم نامیده شده - لازمه این تحول است.

با بررسی علوم عقلی اسلامی، نگرشی جدید به ساحت علم خواهیم داشت و بسیاری از حوزه‌ها را که پیش از این در محدوده علم نمی‌گنجید، ذیل عنوان علم بررسی می‌کنیم و سعی خواهیم کرد که به سؤالاتی، چون شناخت چیست و چگونه حاصل می‌شود و کدام شناخت، شناخت معتبر است را از دریچه دید دکتر نصر، پاسخ دهیم. در ضمن، نگاهی اجمالی به بنیان‌های تشکیل‌دهنده ساختار نظریه وی، یعنی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی خواهیم داشت.

این مقاله، به دنبال پاسخ به این پرسش اصلی است که نظر دکتر نصر درباره بومی شدن علم چیست و سپس به دنبال پاسخ به سؤالات فرعی، نظیر: راه‌های رسیدن به معرفت و شناخت علمی از دیدگاه دکتر نصر، نسبت بین علم و متافیزیک و گزاره‌های عقلی و وحیانی و بررسی روش عقلی و شهودی از نظر نصر می‌باشد.

سید حسین نصر، فیزیکدان، فیلسوف و مرد عمل

سید حسین نصر، زاده ۱۹ فروردین ۱۳۱۲ هـ. (۱۹۳۳ م.) در تهران، فیلسوف و متأله نامدار ایرانی است. او اکنون در دانشگاه جرج واشنگتن استاد علوم اسلامی است.

پدرش، سید ولی‌الله، همانند پدربزرگش، پزشک دربار و اهل کاشان بود. او از جانب مادر، نواده شیخ فضل‌الله نوری است. عمده نیاکان نصر از صوفیان بوده‌اند.

وی تحصیلات ابتدایی را در مدرسه‌ای نزدیک خانه خود در خیابان جمهوری گذراند. در همان کودکی، شروع به آموختن زبان فرانسه کرد و علوم اسلامی را نزد پدر خود آموخت. سپس به دبیرستان فیروز بهرام جهت ادامه تحصیل رفت.

نصر، در دوازده سالگی به آمریکا فرستاده شد. او در مدرسه شبانه‌روزی پدی در نیوجرسی ثبت نام کرد. در سال ۱۹۵۰ م. رتبه ممتاز اول مدرسه خود شد. در چهار سال تحصیلات این مدرسه، زبان انگلیسی، علوم، تاریخ آمریکا، فرهنگ غربی و تعالیم مسیحی را آموخت.

وی برای ادامه تحصیلات دانشگاهی انستیتوی تکنولوژی ماساچوست را برگزید. در همان زمان، بورس تحصیلی به او تعلق گرفت و او نخستین دانشجوی ایرانی بود که در مقطع لیسانس در آن مؤسسه تحصیل می‌کرد. او رشته فیزیک را برای ادامه تحصیل برگزید.

نصر، در MIT تحت تأثیر فیلسوف بزرگ، فریتهوف شوان، قرار گرفت و بالاخره توانست با کارنامه‌ای درخشان فارغ‌التحصیل شود. سپس تحصیلات تکمیلی خود را در دانشگاه هاروارد آغاز کرد و پس از دریافت کارشناسی ارشد، در رشته ژئوفیزیک، دو سال بعد در سال ۱۹۵۸ م. در رشته تاریخ علم با گرایش علوم اسلامی با درجه دکتری، فارغ‌التحصیل شد. فرزند ایشان، ولی نصر نیز از شناخته‌شدگان مسائل خاورمیانه و اسلام می‌باشد.^۱

پس از انقلاب، به دلیل روابط نزدیک دکتر نصر با دیبا فرح و نقش نصر به عنوان مشاور فرهنگی شاه در اواخر دوران پهلوی دوم، دکتر نصر نهایتاً در گیرودار انقلاب ایران به مشکلاتی جدی برخورد کرد. پس از انقلاب ۱۳۵۷، خانه و اموال سید حسین نصر (به‌گفته خود وی) «مصادره» و «غارت» گردید.^۲ وی از اینکه هیچ یک از علمای دوران اوایل بعد از انقلاب در دفاع از وی بر نخواستند، بسیار گله‌مند بود.^۳ این‌ها و عوامل دیگر باعث مهاجرت وی و خانواده‌اش برای همیشه به غرب شد.

پس از چندین سال، تدریس در دانشگاه‌های مختلف در آمریکا، بالاخره به وی پیشنهاد کرسی دائم استادی در دانشگاه جرج واشینگتن داده شد که او هم پذیرفت و تا به امروز در همان جاست.

جایگاه و فعالیت‌های علمی

نصر، با علامه رفیعی قزوینی و مرتضی مطهری مباحثات زیادی داشته است و از همکاران اصلی هانری کربن در تهیه کتاب «تاریخ فلسفه اسلامی» بوده است. از شاگردان وی، می‌توان حداد عادل و ویلیام چیتیک را نام برد. وی در محضر علامه طباطبائی به تلمذ پرداخت و بسیار تحت تأثیر علامه قرار گرفته و کتاب «شیعه در اسلام» ایشان را به انگلیسی بازگرداند.^۴

وی به علت عمق مطالعات علم‌شناسی، فلسفی، اسلامی و دین‌شناسی تطبیقی، پیوند با جریان فکری «حکمت خالده» و شخصیت برجسته آن فریتهوف شوان و تألیف کتب فراوان درباره اسلام در دنیای کنونی به زبان انگلیسی، تبدیل به جهانی‌ترین اندیشمند مسلمان دنیای معاصر

شده است. آثار این اندیشمندان، به زبان‌های مختلفی، از جمله: انگلیسی، عربی، فرانسه، ترکی، اندونزیایی، مالزیایی، هلندی، ایتالیایی، ژاپنی، آلبانیایی، صربی-کرواتی، اردو، بنگالی، پرتغالی و اسپانیایی ترجمه شده‌است.

مبانی نظریه

- هستی‌شناسی

هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی، بسیار با یکدیگر هم‌افق هستند و در دیدگاه نصر که دیدگاهی است که بر سنت اسلام اتکاء دارد، نیز چنین است. خداوند، در مرکز هستی‌شناسی او قرار دارد و پس از آن، عالم آخرت که جهان انبیا و ملائکه را در خود دارد و بعد عالم هستی که انسان را در خود دارد.

از نظر وی، خداوند در ذات، اسماء و صفات خود متبلور است. «لا اله الا اله»، همه آموزه‌ها و تعالیم اسلامی درباره ذات خداوند را در بر دارد و وجودی است که اول و آخر و ظاهر و باطن است و تنها خردمندان هستند که می‌توانند درک کنند که خداوند، متعالی است و دریابند که «به هر سو رو کنید، خدا آنجاست».^۵

...تعالیم فراوان درباره ذات ربوبی به عنوان یگانه، بی‌نهایت و خیر مطلق، هسته

اصلی تعالیم اسلام را شکل می‌دهد. حقیقت اعلی یا الله در سابق بودن، ذات بودن و

فوق بشری بودن حقیقت یا الوهیت خداوند است. الله، فقط موجودی مطلق نیست، بلکه

فراتر از وجود است؛ امری که جز با محدود کردن ذات نامتناهی و مطلق او که فراتر از هر

محدودیتی است، نمی‌توان چیزی درباره آن گفت...^۶

الله مطلق، یکتا، کاملاً فوق بشری و ورای هر مفهوم، ایده و هر محدودیت و مرزی است. در

عین حال، بر طبق گفته قرآن در همه جا حاضر است:

«اول و آخر و پیدا و نهان اوست و او به هر چیز داناست».^۷ خدا اول و آخر است،

چرا که او خاستگاه و سرآغاز نه تنها طبیعت و سرشت بشری، بلکه همه عالم و همه چیز

است. او ظاهر است، چرا که تجسم، نهایتاً چیزی جز تجلی اسماء و صفات او بر صفحه

نیستی نیست و همه وجودها پرتوی از وجود اویند. او همچنین باطن نیز هست، چرا که

در همه چیز متجلی است...^۸

وی علت توجه خداوند به اسماء الهی را در ظرفیت این اسماء برای بازگشت انسان به مبدأ

خود می‌داند و آن را با عنوان علم معرفی می‌کند و اسماء الهی را علمی می‌داند که در کانون توجه

همه علوم فکری و مذهبی اسلامی - مابعدالطبیعه، کیهان‌شناسی، الهیات و نیز اخلاقیات قرار دارد

و در بعد عملی، مذهب و عبادات مذهبی و از طریق دعا و تکرار اسماء الهی، از جمله اسم اعظم الله

به ویژه در عرفان، نقش اصلی را بر عهده دارد.

نصر، بر اساس دیدگاه اسلامی، یک تقسیم سه‌گانه از اسماء الهی ترسیم می‌کند و آن‌ها را به

سه دسته اسماء کمال، جلاله و جمال تقسیم می‌کند و اذعان می‌دارد که اسماء جلاله و جمال،

ابعاد مذکر بودن و مونث بودن است که از طریق درجات موجودات عالم تجلی می‌یابد.

...خداوند بخشنده و عادل است. او رحمان، رحیم، کریم، غفور و... است. خداوند همچنین قاهر (همیشه غالب)، عادل، ممیت (بخشنده مرگ) و منتقم (انتقام‌گیرنده) است. جهان و آنچه در آن است، تجلی خدا و مظهر اسماء الهی هستند و... این اسماء در تفکر و تقوای اسلامی نقش مهمی بر عهده دارند. روی هم رفته، این اسماء یکی از کامل‌ترین تعالیم در زمینه ذات الهی در هر مذهبی را ارائه می‌دهند. به نظر می‌رسد که از طریق این اسماء بود که خدای واحد به ابراهیم خلیل‌الله، چهره کامل خود را هویدا نمود.^۹ مرتبه دیگر هستی از نظر نصر، جهان انبیاء است که بعد از اعتقاد به ذات خداوند (توحید)، مهم‌ترین اصل اعتقاد به نبوت پیامبر است. وی بنا بر تعالیم اسلام، زنجیره نبوت را از حضرت آدم (ع) آغاز و با وحی قرآنی خاتمه می‌دهد و متأثر از آن، معتقد است که خداوند هرگز مردم را بدون وحی رها نکرده است. «برای هر ملتی رسولی است».^{۱۰} تنها خداوند است که پیامبر را برمی‌گزیند. بنابراین، پیامبر کسی است که از جانب خداوند مبعوث شده باشد و حامل پیامی است که از جانب خدا و از طریق ابزار ملکوتی وحی (فرشته یا ملک) بدون مداخله عوامل و دریافت‌کننده انسانی - پیامبر - است. همچنین برای انبیاء درجاتی متفاوت قائل است که در قالب یک جدول چنین خواهد بود:

جدول 1 - مرتبه پیامبران در اندیشه اسلام

انواع پیامبران	نبی	رسول	اولوالعزم
نوع پیام	منتقل‌کننده پیام از سوی خداوند	آورنده پیام‌های اصلی	بنیان‌گذار مذهبی بزرگ و تازه

وی معتقد است که پیام همیشه در قالبی منطبق با امور مادی و دنیوی که برای آن در نظر گرفته شده و در ظرفی زمینی که از سوی خداوند برای پیام خاص خود انتخاب می‌شود، آشکار می‌گردد^{۱۱} و از این منظر و مفهوم، تفاوتی عمده با الهام پیدا می‌کند، زیرا الهام ممکن است که بر اساس تقوای انسانی برای همه انسان‌ها رخ دهد. در مرتبه بعدی عالم آخرت، جهان ملائکه قرار دارد که در قرآن مورد اشاره قرار گرفته و اعتقاد به وجود آن‌ها بخشی از ایمان قلمداد شده است. در دیدگاه نصر، فرشتگان ایفاکننده نقش‌های متفاوتی هستند که در قالب یک جدول چنین خواهد بود:

جدول 2 - مرتبه فرشتگان در اندیشه اسلام

فرشته	نقش	جنس	فرشتگان خاص و نوری
جبرئیل	آورنده وحی از جانب خدا	نور	
عزرائیل	اخذ روح در لحظه مرگ از انسان	نور	
اسرافیل	دمنده صور در قیامت	نور	

نور	آورنده خوان بهشتی برای بندگان خاص	میکائیل	
نور	عرش الهی را محاصره و محافظت می‌کنند	فرشتگان محافظ	فرشتگان نور
نور	در طول زندگی روزانه در طبیعت دستورات خداوند را انجام می‌دهند	فرشتگانی که امور طبیعی را بر عهده دارند	

چنانچه از مطالب جدول برمی‌آید، فرشتگانی وجود دارند که در طول زندگی روزانه در طبیعت دستورات خداوند را انجام می‌دهند، بنابراین، رابطه جهان ملائک با جهان هستی مادی و انسان در این دیدگاه رابطه‌ای از نوع اداره‌کردن امور طبیعی و انسانی توسط خداوند از مجرای فرشتگان به طور روزانه است. بنابراین، حایلی سترگ بین جهان آخرت و جهانی هستی مادی وجود ندارد و این دو در یک ارتباط مستقیم باهم قرار دارند.

ذکر این نکته ضروری است که شیطان (ابلیس) در ابتدا فرشته نبوده و از خیل جن بوده و به دلیل تقرب به خداوند در ردیف فرشتگان قرار گرفته است، زیرا فرشته، فاقد اراده است که بتواند در برابر دستور خداوند امتناع کند، ولی شیطان این کار را کرد.

وی به نقش فرشتگان در نظام عالم وجود و نیز در فلسفه اسلامی می‌پردازد و برخی از آنان را اسباب دانش و روشنگری می‌داند و معتقد است:

... آن‌ها [فرشتگان] همچنین در زندگی مذهبی روزانه نیز نقش مهمی بر عهده دارند، طوری که به عنوان بخش بسیار واقعی از جهانی هستند که مسلمانان در آن زندگی می‌کنند. می‌توان گفت که در جهان مذهبی مسلمانان، فرشتگان هنوز هم فراموش نشده‌اند. همان‌طور که در جهان غرب مسیحی و از قرن هفدهم به بعد، فرشتگان اهمیت به مراتب بیشتری یافته‌اند.^{۱۲}

وی در ادامه تمایز اساسی بین فرشته و جن را چنین بیان می‌کند که فرشته، نیرویی روحانی و جن، نیرویی روانی است و معتقد است که جن نیز در جهان اسلامی سکونت دارد و در کلیت نظام اقتصادی آن نقش ایفا می‌کند.^{۱۳}

در مرتبه بعد، از جهان انسان یاد می‌کند که ما به اقتضای دو مقوله‌بندی جهان آخرت و جهان مادی، آن را پیشتر از جهان انسان می‌آوریم. نصر معتقد است که تمام مظاهر طبیعت تا اندازه‌ای در وحی اسلامی حضور دارند و از طریق آن‌ها مجدداً بر مراتب طبیعت و ماهیت مقدس عالم تأکید می‌شود و در قرآن با عنوان آیات از پدیده‌های طبیعی یاد می‌شود.

...طبیعت کتابی است که آیات آن باید همانند آیات قرآن خوانده شود؛ درحقیقت، از طریق تشکر و تقدیر از قرآن است که می‌توان آیات طبیعت را خواند؛ چرا که برای بشر هابط، تنها وحی است که می‌تواند مضامین باطنی متن کیهانی را آشکار و برملا سازد...^{۱۴}

وی با تأکید بر این موضوع که شعائر مذهبی، بعد نجومی و کیهانی دارند، استدلال می‌کند که اسلام بین طبیعت و عوالم ملکوتی دیوار غیر قابل نفوذی ایجاد نمی‌کند، بلکه بین این دو عالم یک ارتباط دوسویه برقرار است. زمان‌های ادای نمازهای یومیه و نیز آغاز و پایان روزه از طریق

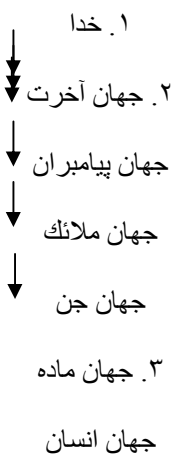
حرکت واقعی خورشید و هماهنگی مسلمانان با طبیعت، چند شاهد از شواهدی است که برای این مدعا ارائه می‌دهد و در جایی این رابطه را در ارتباط با جهان طبیعت و بهشت چنین بیان می‌کند:
 ...بهشت موعود اسلامی صرفاً از بلور ساخته نشده است، بلکه در آن گیاهان و حیوانات نیز وجود دارند. در حقیقت، بسیاری از حیوانات و گیاهان این جهان مستقیماً خصوصیات معین بهشتی را باز می‌تابانند.^{۱۵}

در مرتبه آخر هستی‌شناسی نصر، جهان انسان قرار دارد که به عنوان جانشین (خلیفه) خدا بر روی زمین است. اولین انسان حضرت آدم(ع) است که خداوند او را از گل خلق کرد و از روح خود در او دمید و نام همه چیزها (اسماء) را به او آموخت. خداوند حوا را هم‌نشین و مکمل آدم قرار داد و هر دو در بهشت سکنی گزیدند تا آنکه با خوردن میوه درخت ممنوعه از فرمان خدا سرپیچی کرده و به زمین هبوط کردند. بنابراین، آلوده غفلتی شدند که ویژگی انسان هبوط‌یافته است. لذا آغاز تاریخ را به حضرت آدم(ع) برمی‌گرداند و معتقد است:

...همان‌طور که تاریخ آغازی داشته، پایانی نیز دارد. پایان تاریخ بشری با ظهور شخصیتی به نام مهدی(عج) رقم خواهد خورد که ظلم را از بین خواهد برد، دشمنان مذهب را نابود خواهد کرد و صلح و عدالت را دوباره بر روی زمین برقرار خواهد نمود. اهل سنت اعتقاد دارند که مهدی فردی از طایفه پیامبر است و محمد نام دارد، در حالی که شیعیان او را دوازدهمین امام، محمدالمهدی، می‌شناسند. در هر صورت، هر دو فرقه اسلام اعتقاد دارند که حکومت مهدی تا مدتی که فقط خداوند از آن آگاه است، ادامه خواهد یافت و با آمدن مسیح به اورشلیم تاریخ بشری به پایان خواهد رسید و قیامت آغاز خواهد شد. مسیح در معادشناسی اسلامی نقش مهمی دارد، نه به عنوان عیسی مسیحیان که بخشی از تثلیث است، بلکه به عنوان شخصیت اصلی در زنجیره پیامبران ابراهیمی که بر احدیت خداوند تأکید دارد... در جهان اسلام، اعتقاد به ظهور مهدی مستحکم و پابرجا مانده و پذیرش واقعیت‌های اخروی مربوط به قیامت، بخشی از ایمان است؛ این اعتقادات، به عنوان واقعیت‌هایی زنده، در طول زندگی زمینی مسلمانان باقی می‌مانند و در واقع، تمهیدی برای ملاقات با خداوند در جهان آخرت هستند.^{۱۶}

در قالب یک نمودار، هستی‌شناسی اسلام را از منظر نصر، می‌توان چنین نشان داد:

نمودار ۱ - هستی‌شناسی از نظر دکتر نصر با تأکید بر نگرش اسلامی



- معرفت‌شناسی

در دیدگاه دکتر نصر، معرفت از دید سنت اسلام به طور عام و فلسفه اسلامی به طور خاص، هم از حیث شکل‌شناسی و هم از حیث تاریخی در ارتباط با وحی اسلامی است. او فلسفه و دیگر دانش‌های عقلی در درون تمدن اسلامی را به عنوان واقعیتی فی‌نفسه، یعنی به عنوان یک سنت فلسفی مستقل و در ارتباط با حوزه‌های فکری متقدم، به‌ویژه حوزه یونانی و نیز تأثیر آن بر ادوار متاخر تفکر غربی مورد مطالعه قرار می‌دهد.

وی، حس، عقل، تجربه و شهود را جزء منابع شناخت می‌داند، ولی بنیان اساسی معرفت در اسلام را وحی الهی می‌داند که در قالب کتاب مقدس مسلمین (قرآن) به زبان بشری نازل شده و ریشه‌های چگونگی رسیدن به شناخت را در دو مقوله کلی تعالیم و اعتقادات اسلام و جنبه‌های عمومی مذهب دسته‌بندی می‌کند. در شق اول تقسیم‌بندی، یعنی تعالیم و اعتقادات اسلام به مؤلفه‌هایی، مانند: خدا، پیامبری و وحی، جهان ملائکه، مقام انسان، عالم هستی و معادشناسی توجه کرده و در شق دوم تقسیم‌بندی، یعنی جنبه‌های عمومی مذهب به قوانین مربوطه به فعالیت‌های اقتصادی، مقررات سیاسی و در حوزه قوانین خصوصی، مثل: ازدواج، طلاق و ارث که به حوزه عمومی نیز وابسته هستند، اشاره می‌کند.

محتوای قرآن بسیار متفاوت است و مجموعه‌ای از موضوعات، از اخلاقیات گرفته تا کیهان‌شناسی و مابعدالطبیعه را در بر می‌گیرد. بر اساس تعالیم اسلامی، قرآن سرچشمه‌ها یا اصول دانشی که هم به حوزه عمل و هم به حوزه خرد و تفکر وابسته است را در بردارد. در قرآن، تعالیم اخلاقی و قانونی و نیز تعالیم مربوط به مابعدالطبیعه که وابسته به ذات اقدس خداوندی است - یعنی تعالیم کیهان‌شناختی درباره طبیعت مخلوقات خداوند و تعالیم روان‌شناختی در خصوص روح انسان - وجود دارد. همچنین در قرآن، دانشی وجود دارد که به زندگی معنوی و روحانی و به واقعیت‌های معادشناختی انسان که در زمینه پایان‌نهایی افراد، بشریت و تاریخ کیهانی، است، وابسته است. همچنین در قرآن، سرگذشت تاریخی - مذهبی نیز وجود دارد که در انجیل نیز موجود است، اما از آن استخراج نشده است. هدف تاریخ مذهبی در قرآن آن نیست که پیشینه ظاهری و بیرونی پیامبران گذشته را شرح دهد، بلکه می‌خواهد واقعیت نزاع همیشگی موجود در روح بشر و بین نیروهای خیر و شر، بین دانش و نادانی را آشکار سازد. قرآن همچنین از حضوری معنوی برخوردار است؛ واقعیت مذهبی ناملموسی که روح را دگرگون می‌سازد و به توری آسمانی شباهت دارد که در جهان چندگانگی انداخته می‌شود تا ما را به سوی احدیت و وحدانیت بازگرداند.^{۱۷}

اصول سه‌گانه اسلام، یعنی «توحید، نبوت و معاد»، ریشه‌های اصلی شناخت برای بشر هستند. البته اصل توحید در رأس آنان قرار دارد. نصر، درباره توحید و درک آن معتقد است که تنها خردمندان هستند که می‌توانند بفهمند و می‌دانند که خداوند فطری و متعالی است.

...خردمندان فقط با تقوی درک تفوق الهی (تعالی) می‌توانند به این فهم دست
یابند، زیرا خداوند فقط وقتی خود را متجلی ساخت که از طریق تقوی برای اولین بار
شناخته شد و به عنوان ذاتی متعالی تجربه گردید.^{۱۸}

خلاصه کلام آنکه، نصر به علمی دینی می‌اندیشد که قابلیت پوشش تمامی شاخه‌ای علوم، از
جمله: علوم طبیعی، تجربی، عقلی و نقلی را دارد و این مذهب است که می‌تواند به تنهایی
قابلیت‌های بالقوه بشر را بالفعل نموده و آن‌ها را به طور کامل محقق سازد.

...مذهب آن دانش تمام‌عیاری را فراهم می‌آورد که هدف اعلای شعور و عقل است
و سرشت و ماهیت آن، واقعیتی را آشکار می‌سازد که عشق اعلی و هدف نهایی اراده و
خواست بشری است. مذهب سرچشمه همه اخلاقیات و ارزش‌هاست و برای ارزشمندی
رفتار و کردار بشر معیارهایی واقعی را فراهم می‌آورد. مذهب، همچنین منشاء دانش تمام
عیار اصول الهی و نیز دستوراتی است که در اثر ارتباط مذهب با این اصول ایجاد شده
است. به علاوه، مذهب دربردارنده حامل آن اصولی است که علم حسن و صورت ظاهر را
در یک تمدن سنتی بنیان نهاده است.^{۱۹}

بنابراین، دانشی که وی به آن معتقد است، دانشی صرفاً تجربی نیست، بلکه دانشی هنجاری
و ارزشی نیز هست، زیرا اصول آن، اصولی الهی است که حاوی دستورات و بایدها و نبایدهاست. در
نتیجه، دانش مورد نظر او، علاوه بر آگاهی، روش چگونگی زیستن را نیز در خود دارد.

- انسان‌شناسی

از دیدگاه نصر، که متأثر از دین اسلام است، انسان موجودی ماورایی است که به دلیل سرپیچی از دستور خداوند هیبوط کرد و به همین سبب دچار غفلتی شد که ویژگی انسان هابط است. در حالی که همچنان دارای آن فطرت و روح الهی است، زیرا خداوند آدم را از گل آفرید و از روح خود در او دمید.

وی معتقد است:

از نظرگاه اسلامی، آن سرشت ازلی (فطرت) هنوز در عمق روح و روان هر مرد و زن وجود دارد و بر وحدانیت الهی و فطری بودن اسلام گواهی می‌دهد. از نظر اسلام، انسان موجودی باهوش و عاقل است که بر اساس طبیعت ذاتی خویش توحید را تصدیق می‌کند و بر این هوشمندی، اراده را می‌افزاید که برای هدایت شدن از طریق وحی به آن نیاز دارد. وظیفه مذهب آن است که حجاب وابستگی که مانع از عملکرد صحیح عقل می‌شود، را از میان بردارد. اساساً مذهب، ابزاری برای مردان و زنان است تا به یاد آورند چه کسی هستند و به سرشت ازلی خویش که هنوز آن را در خود دارند، بازگردند.^{۲۰}

نصر، تسلیم کامل انسان در برابر خدا را نشانه انسان واقعی بودن می‌داند و انسان بر حسب خلیفه خدا بر روی زمین بودن، باید با جهان اطراف خویش فعالانه برخورد نماید و به عنوان مجرای اصلی موهبت الهی و نظم موجود، اطاعت کامل را از خدا دریافت و آن را به مخلوقات ببخشد. در این دیدگاه، انسان رقیب خدا نیست، بلکه رفیق خداست.

...اسلام مفهوم پرومتئوسمی و تیتانیکی^{۲۱} از انسان، یعنی شورش مخلوقات بر علیه خدایان را کاملاً رد می‌کند؛ ایده‌ای که از رنسانس به این سو به شدت در برداشت و مفهوم غرب از مقام انسانی غالب شده است. از منظر اسلامی، عظمت و شکوه انسان همواره بر اساس میزان بندگی خداوند و اراده او مورد قضاوت قرار می‌گیرد، حتی توانایی دانستن و قدرت تسلط بر اشیاء که به انسان اعطاء شده، فقط در شرایطی مشروع است که آن‌ها بر طبق حدیث «خداوند انسان را به هیأت خود آفرید»، سرشت خدایی خود را فراموش نکرده باشند و بنده آن حقیقت اعجاب‌انگیز الهی باشند؛ حقیقتی که مبنای الهی هستی‌شناسی و هدف غایی بازگشت انسان است. کلیت شکوه و عظمت انسانی باعث می‌شود تا روح مسلمان به یاد آورد که خدا بزرگ است (الله اکبر) و نهایتاً همه شکوه و عظمت از آن اوست.^{۲۲}

در دیدگاه نصر، برخلاف دیدگاه‌های مدرن، انسان تکامل یافته گونه‌های پست‌تر نیست، بلکه انسان همواره انسان بوده و همیشه خواهد بود. اولین انسان، حضرت آدم(ع) است که به عنوان اولین پیامبر شناخته شده و مستقیماً توسط خداوند خلق شده است. تاریخ آدمی از حضرت آدم(ع) شروع می‌شود، نه از طبیعت و گونه‌های پست‌تری، چون میمون.

...برای نوع بشر، هیچ تغییر شکلی ممکن نیست. انسان در مرکز دایره گیتی قرار دارد. وقتی کسی در مرکز دایره قرار داشته باشد، نمی‌تواند تغییر شکل یابد یا به مرکز دایره نزدیک‌تر شود. حقیقت الهی، در طول تاریخ بشری، خود را نشان داده و یا در محاق قرار گرفته است، اما انسان همواره انسان بودن خود را به یاد داشته است؛ وجودی که

خداوند در قرآن مستقیماً به آن اشاره کرده و هر مسلمان - اعم از زن و مرد - همانند یک قدیس که مستقیماً در برابر خداوند ایستاده، بدون هیچ واسطه‌ای با او ارتباط برقرار می‌سازد.^{۲۳}

وی مذهبی بودن را ویژگی انسان می‌داند و آن را امری تحول‌یافته در طول تاریخ نمی‌داند، بلکه معتقد است که مذهب همواره وجود داشته است، منتهی در قالب‌ها و اشکال مختلف و همواره حامل پیام یگانگی خدا بوده و بر اثر فراموشکاری بشر، آموزه‌ها و تعالیم آن تحریف شده است. بر خلاف آنچه که مردم‌شناسان می‌گویند، یکتاپرستی از چند خدایی نشأت نگرفته و صورت متکامل شده آن نیست، بلکه چند خدایی صورت منحنی یکتاپرستی است و این مسئله، ارسال همیشگی وحی جدیدی که تاریخ بشریت را ترسیم کرده، ضرورت بخشیده است.

همچنین بنا بر رأی اسلام، انسان اعم از مرد و زن از پایین‌ترین به بالاترین نوع زندگی نرسیده است، بلکه از بالاترین درجه، یعنی از الگوی ملکوتی نخستین سقوط کرده‌اند. بنابراین، انسان همواره انسان بوده و همیشه مذهبی بوده است. اولین انسان، یعنی آدم نیز اولین الگو و نمونه بوده است.^{۲۴}

وی مذهب را جزء لاینفک زندگی بشر می‌داند و ایده بشریت بدون مذهب به‌عنوان یک امر طبیعی را مطرود اسلام معرفی می‌کند و نقش مذهب را بعد از رابطه انسان با خدا در رابطه انسان با دیگر انسان‌ها و جامعه، نقشی تعیین‌کننده می‌داند و معتقد است:

...مذهب رابطه بشر با کامل مطلق است و این رابطه - هر چه قدر که باشد - ارتباط او با خویشاوندان را تعیین می‌کند. فقدان مذهب در افراد می‌تواند فقط به معنی جدایی از سعادت باطنی و سعادت ماورایی باشد و برای جامعه به عنوان یک کلیت، نشانه قطعی جدایی از آن اجتماع به عنوان یک جمع کارآمد بشری است.^{۲۵}

زمینه‌های شکل‌گیری نظریه

- زمینه‌های روان‌شناختی

دکتر سید حسین نصر، در خانواده‌ای شیعه به دنیا آمد، خانواده‌ای که از نسل علمای شیعه بودند. علاوه بر آن، خانواده مادری وی نیز از شیخ فضل‌الله نوری نسب می‌بردند. پدرش نیز طیب‌دربار بود. بنابراین سید حسین، در محیطی پرورش یافت که علاوه بر اینکه عرق مذهبی داشت، به پشتوانه حضور پدر در دربار از سیاست و مسائل روز هم آگاهی داشت. او با دید یک مسلمان شیعه به ساحت مقدس علم نظر می‌کرد و رابطه عمیقی با فرهنگ و عرفان ایرانی اسلامی داشت. در محیطی پرورش یافت که از محله‌های قدیمی تهران بود و صدای بانگ اذان مؤذنش هر صبح، ظهر و شام به گوش می‌رسید.

حلقه‌های بحث پدر و بزرگان در خانه تشکیل می‌شد و حسین در آغاز کودکی با مباحثی که در اثر تنش سنت و تجدد شکل گرفته بود، آشنا شد. در همین هنگام بود که علاوه بر آشنایی با افکار فیلسوفان و شاعران بزرگ ایران زمین با فیلسوفان و شاعران مغرب زمین هم آشنایی پیدا کرد، هر چند که بنا بر قول خودش از افکار آنان سر در نمی‌آورد و این آشنایی، تنها در حد نام آنان

بود. مجموع این عوامل در کنار تجربه و درک وقایع دو جنگ جهانی اول و دوم، از وی، فردی مذهبی ساخت که در مراحل بعدی که به آمریکا سفر کرد و از نزدیک با دنیای متجدد آشنا شد، از او، متفکری ساخت که از گزند تنش سنت و تجدد گذر کرده و در نهایت به ریشه‌های عمیق فرهنگ خود بازگشت، ولی این بازگشت، نه بازگشتی کورکورانه، بلکه بازگشتی آگاهانه بود که از تلاقی دو فرهنگ و تمدن قدیم و جدید حاصل آمده بود، لذا تز «علم بومی» را مطرح کرد و بر احیای تفکر فلسفی و مابعدالطبیعی ایرانی - اسلامی، به عنوان زمینه تفکر علمی پافشاری کرد.

- زمینه‌های جامعه‌شناختی

سید حسین نصر، دو دوره زندگی را تجربه کرده است: دوره‌ای که در ایران، در خانواده‌ای فرهیخته و مذهبی و در عین حال تا حدودی سیاسی سپری شد و دوره‌ای که در تنهایی و انزوا در آمریکا، در پی تحصیل و آموزش علوم جدید طی شد. تفاوت و مقایسه این دو جامعه، از او متفکری آگاه ساخت، درست برعکس بسیاری از متفکران که در تنش و گیروودار سنت و تجدد حیران می‌مانند، سید حسین از نزدیک دنیای تجدد را حس کرد و سال‌ها در آن زندگی کرد و دانست که دنیای تجدد با تمام فریبندگی‌اش چیزی نیست، جز «غربت غربی».

پس از پایان دوران دبیرستان، به دلیل علاقه‌ای که به ماهیت اشیاء داشت، رشته فیزیک را برگزید که در نهایت متوجه شد که این رشته پاسخ‌گوی روح ناآرام او نیست، لذا به سمت علوم انسانی و فلسفه متمایل شد و در این وادی، به واسطه حضور در دانشگاه‌های غرب، از جمله: هاروارد و MIT و نیز علاقه و عطش روحی خود از اساتید بنامی بهره برد و در زمینه فلسفه‌های یونان باستان، قرون وسطی، بودیسم، فلسفه هندو و فلسفه اسلامی مطالعات بسیار کرد و آثار متفکرانی چون شوان، گنون و دیگر اندیشمندان را مطالعه کرده و با هانری کربن در چند مورد مطالعاتی همکاری کرد.

او حتی در دوران پیش از انقلاب اسلامی که به ایران مراجعت کرد، سمت‌های مختلفی از جمله: بنیان‌گذار انجمن شاهنشاهی فلسفه در تهران، عضو آکادمی علوم یونان، ریاست دفتر فرهنگی فرح دیبا پهلوی،^{۲۶} رئیس سابق دانشگاه صنعتی شریف و دانشگاه تهران، استاد کرسی اسلام‌شناسی دانشگاه جرج واشنگتن و دانشگاه تمپل را عهده‌دار شد و در کنار این سمت‌ها، به پی‌ریزی تفکر «احیای علوم سنتی» پرداخت و با نفوذی که در محافل علمی و آکادمیک داشت، برنامه‌ریزی‌های جدیدی در عرصه علم و فرهنگ کرد، هر چند در گیروودار انقلاب اسلامی کتابخانه شخصی‌اش به دست تندروهای انقلابی آتش زده شد.

وی کمک به بنیان‌گذاری دانشگاه صنعتی اصفهان را «از دستاوردهای بزرگ زندگی خود» می‌داند.^{۲۷} سید حسین نصر اکنون صاحب کرسی اسلام‌شناسی در دانشگاه جرج واشنگتن آمریکاست و تنها متفکر مسلمان صاحب نظریه است.

بنیان‌های تشکیل‌دهنده ساختار نظریه

– مفاهیم کلیدی

معرفت: مقوله شناخت و معرفت از دیدگاه نصر، دارای چهار مرتبه است: معرفت وحیانی و شهودی، معرفت عقلی، معرفت نقلی، معرفت حسی.

شناخت معتبر: از نظر نصر، شناخت معتبر می‌تواند از هر چهار مرتبه معرفت سود جوید و البته بعضی از معارف تنها از یک مرتبه معرفتی حاصل می‌آیند، مانند معارف عرفانی که تنها از طریق شهود حاصل می‌شوند.

علوم سنتی: به علوم ماقبل تجدد اطلاق می‌شود که روش آن به اقتضای موضوع می‌تواند از چهار مرتبه معرفت استفاده کند و یا ترکیبی از این چهار روش باشد.

علوم جدید: به علوم دوران تجدد و مابعد تجدد اطلاق می‌شود که روش آن صرفاً تجربی است.

علم بومی: علمی که برآمده از فرهنگ و اعتقادات یک ملت بوده و بر اساس زمینه معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی و انسان‌شناسی آن قوم شکل گرفته باشد.

نظریه تقسیم‌بندی کلی از علوم

نصر در یک تقسیم‌بندی کلی، علوم را در دو دسته علوم سنتی و علوم جدید، مقوله‌بندی می‌کند. وی علوم سنتی را با عنوان علوم طبیعت^{۲۸} معرفی می‌کند که بر اساس اصول ماوراء طبیعت قرار دارند که عمیقاً با پیش‌فرض‌های فلسفی علوم جدید تفاوت دارد. این علوم برخلاف نظر دانشمندان پوزیتیویست، بسیار بالاتر از طلیعه ابتدایی علوم جدید هستند. وی در مورد علوم جدید نیز معتقد است که یک تغییر بنیادین در بینش و معیارها، علم جدید را از گذشته آن در قرون وسطی جدا کرده است. با این حال، تا آنجا که دانسته‌ها و نظریات مدنظر است، علم جدید بر پایه علوم سنتی بنا گذاشته شده است.

نصر، علوم سنتی را نیز به شاخه‌های بسیاری، مانند علوم مصری، چینی، هندی، یونانی و اسلامی تقسیم کرده و هر حیطه تمدنی خاص را دربردارنده علم سنتی مختص خود می‌داند و درباره منشأ هر کدام از این علوم چنین نظر می‌دهد:

...این علوم بر پایه اصول ماوراءالطبیعی مشخصی قرار دارند که در عین حال،

اصول دین و سنت همان تمدنی را تشکیل می‌دهند که این علوم در بسترشان پرورش

پیدا کرده‌اند. برخی حتی به درستی این علوم را «علوم قدسی» می‌خوانند تا آن را از

علوم دنیوی که پیوندهایش را با قداست گسسته، متمایز سازند.^{۲۹}

از جمله ویژگی علوم سنتی، رابطه آن‌ها با دین است و این زمینه مشترک گفتگو میان دین

و علم در چارچوب اسلام، در ادیان و تمدن‌های دیگر هم دیده می‌شود.

...به‌عنوان مثال، در چین مفاهیم کلیدی، همچون تائو و یانگ میان دین، فیزیک و

طب به صورت مشترک مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ یا در هند نظریه گوناس در شعائر و

اعتقادات دینی و نیز در یوگا، طب و حتی در اصول تغذیه و رژیم غذایی یافت می‌شود.

در حیطه علوم اسلامی، اشتراک نظر علم و دین را در یک جهان‌بینی معنوی در رابطه با نظام طبیعت می‌توان با تحلیل یک مفهوم نشان داد. آن مفهوم تعادل (المیزان) و اصطلاحی است که در قرآن کریم مکرراً آمده است. خداوند در سوره الرحمن آیات ۷-۹ می‌فرماید: «خداوند آسمان‌ها را برافراشت و میزان را در عالم قرار داد، حکم کرد که ای بندگان! هرگز از میزان عدل، تعدی و سرپیچی نکنید و همه چیز را به میزان عدل و انصاف سنجید و در میزان [عدالت/اعتدال] نادرستی نکنید».

مفسرین بی‌شماری سعی کرده‌اند که معنای مفهوم کلیدی میزان را که از لحاظ ریشه لغوی از وزن مشتق شده است، تفسیر نمایند. برخی میزان را به ضرورت حفظ و رعایت اعتدال اخلاقی در این دنیا و بعضی دیگر آن را به ترازویی که در آخرت اعمال انسان با آن سنجیده می‌شود، تفسیر کرده‌اند.^{۳۰}

بر اساس همین «میزان»، جابربن حیان - شاگرد امام صادق (ع) - که بنیان‌گذار علم کیمیا در اسلام است، علم فیزیک و کیان‌شناسی تمام عیاری تدوین نمود. نصر در این باره معتقد است: ...[این علم فیزیک و کیان‌شناسی] نه تنها به تعادل کمی، بلکه به سیر روح عالم و تعادل میان ابعاد درونی و بیرونی جوهرهای مادی پرداخته است. در واقع، میزان در علم کیمیای جابربن حیان، مسئله‌ای محوری است و از طریق آن بر کیمیای بی‌شماری بعد از خود بسیار نفوذ داشته است.^{۳۱}

نصر معتقد است که علم جدید زبان مشترک گفتگوی علم سنتی با دین را از میان برد. در نتیجه، نظریه دینی نظام طبیعت که همیشه بر نمادگرایی بنیان داشت یا به صورت بی‌ربطی درآمد یا به صورت موضوعی کاملاً ذهنی جلوه داده شد.

تمدن اسلامی به وجودآورنده علمی بین‌المللی

نصر از جمله کسانی است که تمدن اسلامی را تمدنی وسیع می‌داند که توانست وارث تمام تمدن‌های بزرگ قدیم جهان به استثنای تمدن خاور دور باشد. تمدن اسلامی، علاوه بر بهره‌گیری از فرهنگ اسلامی و تأکیدی که قرآن بر علم اندوزی دارد، در عرصه علم و دانش پیشرفت بسیاری کرد، همچنین از طریق انتقال و بازسازی تمدن یونان و روم باستان در چارچوب تفکر اسلامی، توانست تمدن گذشته غرب را به آنان معرفی کند. بنابراین، اسلام توانست برای اولین بار در تاریخ، علمی بین‌المللی را به عنوان واقعه‌ای بین‌المللی به وجود آورد. وی معتقد است که علم جدید هنوز بین‌المللی نیست، بلکه علم قرن هفدهم اروپایی است که حالا بر آسیا و سایر قاره‌ها گسترش پیدا کرده و شاید بعداً با توسعه این علوم در جهانی نوین در کشورهای آسیایی بین‌المللی شود. در حالی که، اسلام توانست تمدنی را به وجود آورد که در عین حال که تشخیص و تعیین دارد - به این معنی که در هر جای دنیا می‌توان رد پای آن را باز شناخت - از جنبه‌های بین‌المللی نیز برخوردار باشد.

برای بررسی تمدن اسلامی و نتیجتاً بازآفرینی مجدد آن در قالب امروزین به عنوان تمدن اسلامی نوین، ابتدا باید تعریف نصر را از تمدن و فرهنگ مورد بررسی قرار دهیم.

تمدن تمام جوانب حیات مردمی را که دور هم جمع می‌شوند، شهرسازی‌شان، معماری‌شان، نحوه غذا خوردن‌شان، پوشاک‌شان، موقعیت اقتصادی و بالاخره روابط بین انسان و واقعیت مطلق، یعنی دین و فلسفه را که بعد ادبیات و هنر از آن منشعب می‌شود - در بر می‌گیرد. در حالی که فرهنگ بیشتر جنبه‌های معنوی تمدن را می‌رساند.^{۲۲}

نصر، بنیان تمدن اسلامی را در فلسفه اسلامی - که از آن با عنوان حکمت یاد می‌کند - جستجو می‌کند و فلسفه را مادر علوم و شریف‌ترین علوم می‌داند و معتقد است که حقیقت وحی اسلامی و تاثیر آن شیوه تفکر فلسفی را در دنیای اسلامی متحول ساخته است.

...عقل نظری که راهکار شناخت‌شناسانه همه فعالیت‌های فلسفی است، به نحوی ظریف اسلامی گردیده است که جز از طریق تحلیل واژگان فنی و اصطلاحی قابل تشخیص نمی‌باشد. در هر حال، درک اسلامی از عقل هنگامی روشن می‌گردد که شخص مبحث معنای عقل یا خرد را در آثار فیلسوفی بزرگ چون ملاصدرا، هنگامی که او به تفسیر آیاتی خاص از قرآن که شامل این واژه می‌باشد یا به تفسیر بخش عقل از مجموعه احادیث شیعه کلینی به نام اصول کافی می‌پردازد، مطالعه کند. تغییر ظریف و دقیقی که در تصور یونانی عقل با نگرش اسلامی به آن پدید آمده است، پیش‌تر از این در آثار حتی مشائیان اسلامی، چون ابن‌سینا، که در آن عقل فعال با روح‌القدس اتحاد پیدا می‌کند، می‌توان مشاهده کرد.^{۲۳}

ریشه علوم اسلامی، حکمت است

در تاریخ اسلام بین فیلسوفان، متکلمین و متصوفه بر سر معنای اصطلاح «حکمت»، مناقشه بوده است و هر یک از این سه گروه به ترتیب، فلسفه، کلام و عرفان را حکمت می‌دانستند، به طوری که هر گروه، حکمت را از آن خود می‌دانست و همگی به احادیثی نظیر «علیک بالحکمة، فان الخیر فی الحمة»^{۲۴} تمسک می‌جستند.

...صوفیانی مانند «ترمذی» را حکیم می‌نامیدند و ابن‌عربی حقیقت ظاهر شده در هر یک از مظاهر «کلمه» را، چنان‌که در عنوان اثر معروف وی، یعنی «فصوص‌الحکم» نیز مشهود است، «حکمت» می‌خواند، حال آنکه متکلمان بسیاری، نظیر فخر رازی معتقد بودند که این کلام است که «حکمت» است نه «فلسفه» و ابن‌خلدون نیز آنجا که کلام متأخرین را فلسفه یا «حکمت» می‌نامد همین رأی را تأیید می‌کند.^{۲۵}

نصر، فلسفه اسلامی را به عنوان پی‌بنای عظیم تمدن و علوم اسلامی با فلسفه رایج در غرب متفاوت می‌داند و معتقد است که اگر نظرات فیلسوفانی چون هابز، هیوم و آیر فلسفه باشند، باید گفت کسانی که آنان را در فلسفه اسلامی، «حکیم» می‌خوانیم، فیلسوف نیستند و اگر آن‌ها فیلسوف هستند، آن گروه نخستین فیلسوف نتوانند بود.

...فیلسوف به معنای رایج در غرب امروز، هرگز در عالم اسلام پدید نیامد و الگویی که اخوان‌الصفا در قرن چهارم/دهم و هم‌زمان با ابن‌سینا معرفی کردند، طی قرن‌های

متممادی در هر سرزمینی که فلسفه اسلامی نشأت می‌یافت، با قوت و قدرت طنین‌افکن بود.^{۳۶}

اخوان‌الصفا معتقد بود: «آغاز فلسفه دوست‌داشتن علوم و میانه راهش معرفت به حقایق موجودات به اندازه توانایی آدمی و سرانجامش موافق ساختن گفتار و کردار با علم است».^{۳۷} نصر پس از بررسی سه مکتب فلسفی اسلامی، یعنی مشاء، اشراق و حکمت متعالیه، ریشه همه آن‌ها را قرآن و حدیث می‌داند، البته این مطلب بدین معنا نیست که فلسفه یونانی هیچ تأثیری در فلسفه اسلامی نداشته، بلکه بدین معناست که مسلمانان فلسفه یونان را اخذ کرده و آن را متناسب با آموزه‌های آئین خود، اسلامی کردند. وی معتقد است:

عقل نظری فلاسفه اسلامی، به هیچ‌وجه از نوع ارسطویی نیست، اگر چه اصطلاحات خاص آن به زبان عربی ترجمه شده است. عقل نظری که راهکار شناخت‌شناسانه همه فعالیت‌های فلسفی است، به نحوی ظریف اسلامی گردیده است که جز از طریق تحلیل واژگان فنی و اصطلاحی قابل تشخیص نمی‌باشد.^{۳۸} لازم به ذکر است که حکیم (خردمند، از ریشه حکمت است) یکی از اسامی خداوند و همچنین یکی از نام‌های قرآن است. به ویژه بسیاری از فلاسفه اسلامی دیده‌اند، سوره ۳۱ قرآن که به نام لقمان است - او بعد از مقام نبوت به صورت ضرب‌المثل حکیم معرفی شده است - وحی شده است تا ارزش حکمت را، که فلاسفه اسلامی آن را با فلسفه حقیقی یکی می‌دانند، مورد تمجید و ستایش قرار دهد.^{۳۹}

نصر بر این نظر است که نبوت منشاء فلسفه است. بنابراین، وحی و فلسفه پیوند عمیقی با یکدیگر دارند و این دانش، دانشی نورانی است و این سخن عربی مشهور که «حکمت از مشکات نبوت سرچشمه می‌گیرد»، در سالنامه‌های تاریخ اسلامی انعکاس یافته است.

...بایستی همبستگی قرآن و حدیث از یک طرف و فلسفه اسلامی از طرف دیگر، در فهم تاریخ فلسفه اسلامی مورد توجه قرار گیرد. مسلمانان که از سه هرمس سخن گفته‌اند و غرب نیز درباره آن از طریق منابع اسلامی شناخت کافی دارد، او را با ادریس یا اینوخ، از پیامبران گذشته که متعلق به سلسله نبوتی است که در قرآن و حدیث مورد تأیید قرار گرفته، یکی می‌دانند. آن‌ها ادریس را سرچشمه حکمت دانسته و او را ابوالحکماء (پدر فلسفه) لقب دادند. مسلمانان همانند فیلون و بعضی از فلاسفه متاخر یونانی پیش از آن‌ها و همچنین بسیاری از فلاسفه رنسانسی در اروپا، نبوت را منشأ فلسفه دانسته و این اظهار نظر نوافلاطونیان شرقی را که «افلاطون به زبان یونانی فصیح همان موسی است» در قالب اسلامی مورد تأیید قرار داده‌اند.^{۴۰}

لزوم تدوین روش‌شناسی برای علم‌شدن مطالعات اسلامی

برای اینکه مجموعه‌ای از اطلاعات با عنوان علم خوانده شوند، باید در قالب یک روش‌شناسی تدوین شوند تا از هرج و مرج در حیات فکری جلوگیری شود؛ یعنی همان کاری که دورکیم در مورد علم نوین جامعه‌شناسی انجام داد و به دلیل همین کتاب «قواعد روش در جامعه‌شناسی»

اوست که وی را پدر جامعه‌شناسی لقب داده‌اند و دیگرانی که به لحاظ تتبع علمی هم‌سطح و یا شاید فراتر از او بودند، مفتخر به کسب چنین لقبی نشدند. به این‌گونه افراد که واضع روش یا روش‌هایی در بررسی علمی هستند، عنوان «معلم» نیز داده می‌شود، چه آنکه به ارسطو لقب «معلم اول»، فارابی «معلم ثانی» و میرداماد «معلم ثالث» داده‌اند. «معلم»، در اصطلاح خاصی که اکنون مطرح است، اطلاق به شخصی می‌شود که در واقع تعیین‌کننده حدود علوم و روش‌های مختلف کسب علم و قراردهنده آن‌ها در سلسله مراتبی است که وحدت و پیوستگی دانش و شعب آن را حفظ کند.

دکتر نصر با توجه به سهم ارسطو و فارابی در شکل‌دهی فلسفه به صورت علم، پی‌ریزی روش‌شناسی خاص برای علوم اسلامی را لازمه حیات فکری اسلام می‌داند و تا زمانی که با فقدان روش‌شناسی و طبقه‌بندی متناسب با مطالعه علوم اسلامی مواجه هستیم، نمی‌توانیم مطالعات خود را علم بنامیم. او زمانه فارابی را با زمانه معاصر، از نظر ترجمه‌های وسیع معارف تمدن‌های مختلف، وضعیتی مشابه می‌داند و چنین نتیجه‌گیری می‌کند:

...فارابی در زمانی می‌زیست که تمدن اسلامی در اثر ترجمه‌های وسیع معارف تمدن‌های مختلف مواجه بود. او قدمی اساسی در نظم بخشیدن به علوم و ایجاد هماهنگی بین این دانش‌ها و فرهنگ و معارف اسلامی برداشت و توانست به ایجاد پیوند و وحدت بین علوم آن را عمیقاً از آن خود مسلمین سازد و آنان را به صورت عامل سازنده و آفریننده در علوم درآورد، در عین حال که از ایجاد ناپسامانی و هرج و مرج در حیات فکری و عقلانی مسلمین جلوگیری کرد. امروزه با هجوم علوم غربی به درون مرزهای فرهنگی و جغرافیایی ممالک اسلامی، از جمله ایران، هر کس که به فکری اساسی از برای آینده فرهنگ خود است، در مقابل خود وظیفه‌ای می‌بیند، مشابه به آنچه فارابی با آن روبرو بود.

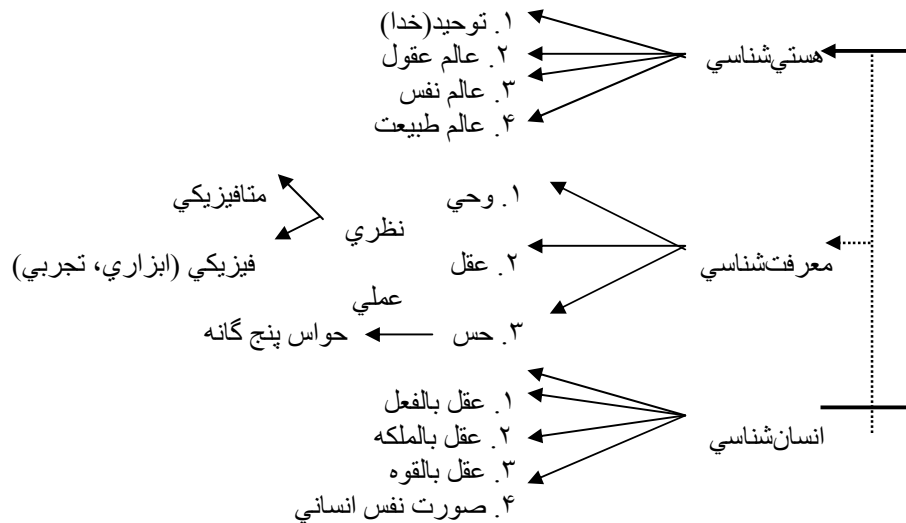
درواقع جهان اسلامی بیش از هر چیز دیگر محتاج به یک «معلم رابع» است که

بتواند انسان کنونی را از پیچ و خم دنیای پرآشوب فکری جهان امروز نجات بخشد.^{۴۱}

بنیان‌های روش‌شناسی در علوم اسلامی

روش‌شناسی در هر علمی، به ویژه در علوم انسانی، در اثر نگرش به انسان‌شناسی شکل می‌گیرد و انسان‌شناسی هر مکتب نیز تحت تأثیر هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی آن مکتب است. اینکه نحوه نگرش به انسان در چه قالبی مطرح می‌شود، آیا انسان موجودی صرفاً زمینی یا ماورایی است که اصل آن به جهانی دیگر برمی‌گردد و در نهایت نیز بدان سرای خواهد شتافت؛ خود نتیجه نحوه نگرش به هستی و عالمی است که انسان و دیگر حقایق و واقعیت‌ها را در خود دارد. آیا هستی، صرفاً مادی است یا هستی‌های مادی و غیرمادی وجود دارد، اینکه معرفت اساساً چیست، چگونه شکل می‌گیرد و این مطلب که آیا اصلاً می‌توان به معرفتی نایل شد، همگی مسائلی هستند که اساس یک روش‌شناسی را در علم شکل می‌دهند و حال این پرسش باقی است که هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی اسلام چیست؟

ما پیش‌تر این مطالب را از دیدگاه دکتر نصر که مبتنی بر آموزه‌های اسلامی است، به‌طور
تفصیلی توضیح دادیم و اکنون با دیدی کامل‌تر از نظر معلم ثانی – فارابی – در قالب یک نمودار
نشان می‌دهیم:



همان‌طور که در نمودار هم مشاهده می‌شود، منابع معرفت از دیدگاه حکمای اسلامی علاوه بر حس، عقل و وحی را نیز در بر می‌گیرد. حال آنکه منابع معرفتی علم مدرن، تنها حس و شاخه‌ای از عقل نظری، یعنی عقل تجربی منهای عقل متافیزیکی را شامل می‌شود. علوم اسلامی با چنین نگرش جامعی نسبت به معرفت، به وجود آمدند، رشد کردند و در مکتب وحی به بالندگی رسیدند.

ذکر این نکته لازم و ضروری است که این تقسیم‌بندی که متعلق به فارابی است، گرچه مورد تایید همه حکیمان اسلامی است، ولی از نظر دکتر نصر، معلمی رابع باید تا بار دیگر با در نظر گرفتن اقتضائات زمان و علوم جدید، نوعی روش‌شناسی جدید که منبعت از هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی متناسب با خودش باشد، لازم است و آوردن این نمودار در اینجا تنها در جهت تقریب به ذهن است.

نقدی که اینجا بر دکتر نصر وارد می‌شود، این است که وی از احیای سنت اسلامی، نام می‌برد، حال آنکه با معتقد بودن به ظهور معلم رابع، در حقیقت تز ایشان احیا نیست، بلکه بازآفرینی سنت اسلامی با تکیه بر دانش پیشینیان است.

چرا باز آفرینی علم و تمدن اسلامی؟

زدودن شهود و سپس متافیزیک از سپهر معرفت و سکولار دیدن هستی و علم، باعث جدایی انسان از مبدأ خویش شد که نتیجه آن ویرانی طبیعت و تخریب ارزش انسانی و مورد تهدید قرار گرفتن اصل وجود انسان است. به جای اینکه، انسان در مورد ارزش علم و تکنولوژی تصمیم بگیرد،

مخلوقات انسان به معیارهای تعیین ارزش و اعتبار او تبدیل شده‌اند، سخنی که اکثر جامعه‌شناسان چون مارکس، وبر و برخی از نئومارکسیست‌ها به آن اذعان داشته‌اند.

...انسان‌ها دیگر بر قتل معنوی صعود نمی‌کنند - یا حداقل به ندرت این کار را انجام می‌دهند - اکنون آن‌ها می‌خواهند تا همه قتل کوهها را «فتح» کنند. آن‌ها مایلند تا با فتح و سلطه بر کوه - ترجیحاً از مسیر سخت‌ترین راه صعود - آن را از همه مجد و شکوه طبیعی‌اش محروم سازند. هنگامی که تجربه پرواز به ملکوت آسمان‌ها - که در مسیحیت با تجربه روحانی کمدی الهی و در اسلام با صعود شبانه (معراج) حضرت محمد(ص) به نمایش در می‌آید - دیگر در دسترس انسان‌ها قرار نداشته باشد. چیزی که باقی می‌ماند، فشار و الزام به پرواز در فضا و فتح آسمان‌های دنیوی است. همه جا شور و شوق به فتح و سلطه بر طبیعت به چشم می‌خورد. اما آنچه در این میان تخریب می‌شود، ارزش خود موجود فاتح است، که بشر باشد و اینکه اصل وجود وی در شرف تهدید قرار گرفته است.^{۴۳}

نصر، معتقد است که سلطه انسان بر طبیعت باعث تخریب محیط زیست شده است و تنها کسانی که معترض این وضعیت هستند، طرفداران محیط‌زیست‌اند که به دلیل احساسی‌خواندن استدلال‌ات آن‌ها، صدایشان کاملاً شنیده نمی‌شود. از طرف دیگر، متکلمین و فلاسفه سرشناس نیز به منظور اجتناب از حمله به روحیه علمی رایج زمانه غالباً ساکت و یا عقب کشیده‌اند. وی این وضعیت را از یک طرف، حاصل نوع نگاه به علم و از طرف دیگر، حاصل علوم طبیعی می‌داند، علمی که طی فرآیندی تدریجی سکولاریزه شده و به عنوان تنها صورت مشروع علم پذیرفته شده‌اند.

...روی هم رفته می‌توان گفت که مشکل در هر دو مورد علوم و نیز وسایلی است که این علوم به وسیله آن‌ها درک و فهم، تفسیر و به کار گرفته می‌شوند. بحران‌هایی در هر دو قلمروی فهم و انطباق وجود دارد. قدرت خردمندی و استدلالی که به انسان عطا شده، عقل و خردورزی که مانند فرافکنی و یا امتداد ذهنی (درونی) خرد آدمی است، جدای از اصل آن، مانند اسیری شده که راه خویش را در میان تار و پود نظم کیهانی می‌سوزاند و به پیش می‌برد و در خلال این جریان، اصل وجود خویش را نیز در معرض تهدید به نابودی قرار می‌دهد... اینکه انسجام و هماهنگی بین انسان و طبیعت از بین رفته، واقعیتی است که اکثر مردم به آن اذعان دارند. اما همه مردم به تحقیق نمی‌دانند که این عدم توازن به خاطر تخریب انسجام و هماهنگی بین انسان و خداوند است. این هماهنگی مشتمل بر رابطه‌ای است که متوجه معرفت بشری است. درحقیقت، خود علوم جدید نیز محصول یک سلسله عواملی هستند که بسیار فراتر از آن است که به قلمروی طبیعت محدود باشند، به تمامی میراث عقلانی و دینی انسان غربی تعلق دارند. بدین خاطر، غالباً به عنوان عکس‌العملی علیه آن علوم جدید به وجود آمده‌اند.^{۴۴}

در جریان سکولاریزه‌شدن، علوم طبیعی فهم‌پذیری و معقولیت خویش را از دست دادند، مثلاً علوم قدیمه نظیر کیمیا که می‌تواند با تجلیل از یک توده کیهانی مقایسه شود، به یک علم شیمی که در آن مواد و موضوعات همه ویژگی مقدس خویش را از دست داده بودند، تقلیل یافتند و علوم طبیعی، واقعیتی شد که به مستقیم‌ترین صورت، مسئول بحرانی است که جهان‌بینی علمی جدید و کاربردهای آن به وجود آورده است.^{۴۵}

با مطالعه نظرات نصر و برداشت کلی از آن، مشکلات علم جدید را علاوه بر سکولاربودن، در ۶ مقوله خلاصه می‌کنیم:

۱. خصلت کمیت‌گرایانه علم جدید که به صورت گرایشی عام عمل می‌کند و به نحوی آرمانی، درصدد تقلیل همه کیفیات به کمیات و همه آنچه در یک معنای متافیزیکی ضروری و ذاتی می‌باشد. به ماده و امور مادی است.

۲. تبدیل علوم کمی طبیعت به تنها علوم معتبر و قابل پذیرش طبیعت: علم جدید یکی از شرایط پذیرش خود را طرد هرگونه دانش مربوط به ریشه خود وجود قرارداده است.

۳. نگاه بسیار محدود مرتبط با علم جدید که باعث می‌شود تا کسب معرفت کیهان‌شناختی، در معنای واقعی آن در دل جهان‌بینی علمی نوین تقریباً غیرممکن باشد: کیهان‌شناسی‌ای که تنها بر پایه وجه مادی و دنیوی وجود بنا شده باشد، هر اندازه هم که در دل کهکشان‌ها به پیش رود و علاوه بر این مبتنی بر حدسیات انفرادی باشد که هر روزه تغییر پیدا می‌کنند، کیهان‌شناسی حقیقی نیست، بلکه نگاه تعمیم‌یافته‌ای از یک فیزیک و شیمی زمینی است.

۴. علم جدید بر پایه نوعی فیزیک مادی قرار دارد که درصدد تقسیم و تحلیل هر چه بیشتر ماده است تا به صورت آرمانی به ماده «غایی» در بنیان جهان دست یابد، آرمانی که به هر تقدیر هرگز قابل حصول نیست: از یک طرف، به خاطر ابهام و عدم امکان فهمی که در ذات ماده وجود دارد و از طرف دیگر، به خاطر حد و مرز آشفته‌ای که ماده صوری را از «ماده خالص» که فلاسفه قرون وسطی به آن ماده اولی^{۴۶} می‌گفتند، جدا می‌سازد.

۵. در علوم جدید سطوح مختلف و متکثر واقعیت به یک قلمروی روانی - فیزیکی^{۴۷} واحد تقلیل داده شده‌اند: سعی به هستی بخشیدن به امور بزرگ‌تر از دل پدیده‌های نازل‌تر به نحو گسترده‌ای رواج پیدا کرده است.

۶. از بین رفتن هرگونه مفهوم تدرج و سلسله مراتب در واقعیت: باعث شده که رابطه بین درجات معرفت و هم‌سانی و تطابق بین سطوح گوناگون واقعیت که علوم قدیمی و قرون وسطایی بر آن بنا شده بودند، به کلی از صحنه غایب شده و در نتیجه موجب شده‌اند تا این علوم به صورت خرافی به نظر آیند.

نصر تمامی مشکلات مزبور را نتیجه سکولار شدن علم می‌داند که مکاتب علمی غرب، از جمله در بین کشورهای انگلیسی زبان مکتب پوزیتیویسم منطقی که در حلقه وین و در جمع افرادی چون آر. کارناپ،^{۴۸} پی.اچ. فرانک،^{۴۹} اچ. رایخن‌باخ^{۵۰} و دیگران در آن نقش بسزایی داشتند. وی معتقد است:

...در واقع، تفسیر پوزیتیویستی از علم هدفی برای هستی‌زدایی^{۵۱} کامل از علم است. البته نه از طریق جابه‌جایی منزلت هستی‌شناسانه آن از قلمرو فیزیکی به دنیای مثل و نمونه‌های برین فیثاغورثی - افلاطونی مرتبط با ریاضیات، بلکه به وسیله انکار اهمیت هستی‌شناسانه آن به طور کامل. این سخن حقی است که یکی از منتقدان پوزیتیویسم به نام جی. ماری تین^{۵۲} مکتب مزبور را به اشتباه و قاطی کردن تحلیل

تجربه‌شناختی اشیاء با تحلیل هستی‌شناسانه آن‌ها متهم می‌کند و می‌افزاید که فیزیک جدید «از اشیاء هستی‌زدایی می‌کند». بر همین منوال، بعضی از فلاسفه علم، که عمده‌ترین آنها ای. میرسون^{۵۳} است، بر جنبه هستی‌شناسانه‌ای که هر علمی باید به ناچار دارا باشد، تاکید ورزیده‌اند.^{۵۴}

راه برون‌رفت از مشکلات علم جدید

دکتر نصر، راه برون‌رفت از مشکلات علم جدید را بازگشت به علم قدسی و بنیان‌های متافیزیکی معرفت و نیز بررسی تاریخ و فلسفه علم در رابطه با الهیات و کلام مسیحی می‌داند. وی معتقد است:

...درست است که علم امری مشروع است، اما نقش و عملکرد و شیوه انطباق و کاربرد آن، به خاطر فقدان صورت بالاتری از معرفت که بتوان علم را در درون آن جای داد و نیز تخریب ارزش قدسی و معنوی طبیعت به صورت امری نامشروع و حتی خطرناک درآمده است. برای اصلاح این وضع، معرفت متافیزیکی طبیعت باید از نو احیاء شده و ماهیت قدسی طبیعت دوباره بدان بازگردانده شود. به منظور نیل به چنین هدفی باید تاریخ و فلسفه علم در رابطه با الهیات و کلام مسیحی و فلسفه قدیمی طبیعت که در جریان بخش اعظمی از تاریخ اروپا وجود داشته، از نو بررسی شود... نتیجه امر، اعطای دوباره ماهیتی مقدس به طبیعت خواهد بود و نیز فراهم آوردن زمینه‌ای جدید برای علوم، بدون آنکه بخواهیم ارزش و مشروعیت آن‌ها را در قلمروی خاص خودشان نفی کنیم. این امر به منزله آنتی‌تز حرکتی است که امروزه تحت عنوان «الهیات سکولار» در جریان است. این کار، نه به معنای سکولاریزه کردن کلام، بلکه به معنی اعطای اهمیتی کلامی و مقدس به آن چیزی است که انسان متجدد به‌عنوان سکولارترین وادی‌ها می‌شناسد آن قلمروی علم و دانش است.^{۵۵}

چگونگی برون‌رفت از مشکلات علم جدید

– مطالعه تطبیقی معنادار فلسفه شرق و غرب

نصر معتقد است برای برآوردن نیازهای واقعی انسان، هم در شرق و هم در غرب باید از تعالیم مرتبط با والاترین جنبه سنت که در ساحت‌های معنوی و فکری آن قرار گرفته‌اند، آغاز کنیم؛ یعنی از ساحت‌هایی که اول از همه غیر قابل دسترس و «محجوب» می‌شوند، نه از ساحت‌های اجتماعی و علمی سنت که معمولاً بیشتر در دسترس باقی می‌مانند. در این راه، باید از آموزه‌های ذوقی کمک گرفت و پیش از هر چیز به ساحت مابعدالطبیعی سنت پرداخت که در بطن دین قرار دارد.

وی معتقد است به دلیل فقدان بینش و بصیرت که وصف بارز دنیای متجدد است و حتی در میان شرقی‌های غرب‌زده، اعم از مسلمان و غیرمسلمان، پیش‌تر از خود غربیان مشهود است. انواع

و اقسام تندروی‌های تعصب‌آمیز از ناحیه هر دو گروه، مانع از آن شده که مفاهیم‌های شایسته از طریق تطبیق فلسفه و مابعدالطبیعه صورت گیرد.

...اغلب، اعظام عرفا و اولیاء را با شکاکان مقایسه می‌کنند و مراتب مختلف الهام را به کلی درهم می‌آمیزند. کسی مانند تولستوی^{۵۶} را با کسی مانند مهاتما^{۵۷} قیاس می‌کنند. نفی و انکار علیت از سوی هیوم را از طرفی، با کلام اشاعره و از طرف دیگر، با آیین بودا مرتبط می‌سازند. شانکاره^{۵۸} را با ایده‌آلیست‌های آلمان و نیچه را با جلال‌الدین رومی مقایسه می‌کنند. محققان غربی، در زمینه آموزه‌های شرقی، معمولاً سعی کرده‌اند که این آموزه‌ها را به فلسفه «ناسوتی» تنزل دهند و شرقیان متجدد غالباً زیر فشار نوعی احساس حقارت نیمه‌پنهان سعی کرده‌اند که آبرو و حیثیتی به همان آموزه‌ها ببخشند و با دادن افتخار هماهنگی با فکر متفکری از متفکران غرب که معمولاً هم در زمان طرح چنین مقایسه‌هایی از مد افتاده است، شأن آن‌ها را بالا ببرند. معمولاً در هر دو سو، رابطه «فلسفه» مورد بحث با تجربه [= شهود] یا شناخت مستقیم حقیقت مطلق که منبع این «فلسفه» است، فراموش می‌شود و مراتب واقعیت را در هم می‌آمیزند.^{۵۹}

با بررسی آراء نصر چند راهکار برای مشکلات فوق در قالب ۷ مقوله استنباط می‌شود:

۱. قدم نخست برای حل این مسئله، پیراستن زمینه از خبط‌های موجود است، با این هدف که دقیقاً معلوم شود، دو امر مورد مقایسه کدامند؛ یعنی باید مراد از «فلسفه» معلوم شود.
۲. در زبان عامیانه جهان غرب حداقل دو معنا از اصطلاح فلسفه وجود دارد: یکی فلسفه به معنای فنی کلمه، یعنی منطق و دیگری فلسفه به معنای «حکمت» که نصر آن را با عنوان مابعدالطبیعه یاد می‌کند. نصر معتقد است: معنای اخیر فلسفه، حکمت است که فیلسوفان آمریکایی و اروپایی بر آن شوریده‌اند، به طوری که این طرز تفکرات را دشوار می‌توان فیلو - سوفیا [= عشق به حکمت] خواند؛ چرا که آنها نه دوست‌دار حکمت، بلکه دشمن آنند. منطقاً باید آن‌ها را میسو - سوفیا [= نفرت از حکمت] خواند.
۳. آگاهی کامل از ساختار و مراتب معنایی سنت‌های دینی و مابعدالطبیعی شرق و غرب، که در این زمینه می‌توان خود ادیان را با هم مقایسه کرد. این بحث به حوزه دین‌پژوهی تطبیقی مربوط می‌شود. همچنین می‌توان به مقایسه میان تعالیم عرفانی و باطنی شرق و غرب در حوزه‌ای که اخیراً «عرفان تطبیقی» نامیده می‌شود و در حقیقت جنبه‌ای از دین‌پژوهی تطبیقی است، پرداخت. این‌ها رشته‌هایی هستند، سوای آنچه اینک به نام فلسفه تطبیقی شناخته می‌شود؛ رشته‌ای که درصدد مطالعه میراث فکری سنت‌های مختلف شرقی و همچنین میراث فکری غرب با استفاده از روش تطبیقی است.
۴. فلسفه تطبیقی باید به پس‌زمینه سنتی و دینی، خواه دین مورد بحث تأثیری مثبت داشته باشد و خواه حتی تلقی منفی‌ای از آن وجود داشته باشد، رجوع کند.
۵. علاوه بر پس‌زمینه سنتی و دینی باید به ماهیت ذو مراتب [= سلسله مراتبی] قوای بشر و گونه‌های شناخت قابل دسترس برای وی که با عنوان سلسله مراتب معرفت که می‌توان

آن را به چهار مرتبه اصلی، یعنی مراتب شهودی، تخیلی^۶ عقلانی (عقل استدلالی) و حسی فروکاست، توجه شود.

۶. در این مقایسه باید به منبع «فلسفه» مورد نظر پرداخت، اینکه آیا این فلسفه از دلیل‌پردازی نشأت می‌گیرد و یا از تحلیل تجربی و یا از شهود معنوی؛ به عبارت دیگر، بر کدامین ساحت وجود عالم [= فاعل شناسا] متکی است. چون به قول ارسطو علم متکی به وضع و حال عالم است.

۷. بررسی تفاوت‌های آموزه‌های انواع سنت‌های شرقی، زیرا یکی از پیامدهای استعمار غربی در آسیا، طی دو قرن گذشته آن بوده است که حتی امروز نیز تمدن‌های مختلف آسیا، حتی تمدن‌های هم‌جوار در این قاره، یکدیگر را از آئینه مغرب زمین می‌نگرند. نویسندگان شرقی دست‌اندرکار مطالعات تطبیقی معمولاً فقط سنت خویش و سنت غرب و نه هیچ سنت دیگری را مورد توجه قرار می‌دهند. یک مسلمان، فقط اسلام و غرب و یک هندو مذهب، فقط آیین هندو و تفکر غربی را بررسی می‌کند و حال آنکه باید وضعیت جز این باشد. برای مثال، تا آنجا که به رابطه میان آیین هندو و اسلام مربوط است، محققان مسلمان و هندو امروز باید منتهای جهد خود را به‌کارگیرند تا از طریق تطبیق و مقایسه به مرتبه‌ای از فهم سنت‌های خاص خود دست‌یابند؛ شبیه همان فهمی که داراشکوه و میرابوالقاسم فندرسی سه قرن پیش بدان نایل شدند.

عوامل مؤثر در پیشرفت و پسرفت علم و تحقیق در ایران

دکتر نصر، در بررسی عوامل مؤثر در تحقیق و تقویت روح علمی، عوامل فرهنگی به معنی کلی آن، مانند افکار فلسفی، دینی و اجتماعی، چه در گذشته و چه در زمان حال، را سازنده نگرش محقق ایرانی درباره جهان و هدف حیات انسانی و اهمیت علم و توجه یا عدم توجه به پژوهش می‌داند و در کنار آن عوامل اقتصادی و اجتماعی را نیز دارای اهمیت می‌داند. دکتر نصر، با درنظر گرفتن این عوامل و مسائل کلی دیگر، عوامل مثبت و منفی را که در حیات علمی و تحقیقی کشور موثر است را در چند مقوله خلاصه می‌کند، با توجه به اینکه وی این نظرات را در سال ۱۳۴۷ مطرح کرده و در حال حاضر، بعضی از این مقولات دچار تحول شده‌اند و مقایسه وضعیت کنونی پژوهش در ایران با سال‌های پیش از انقلاب که مدنظر دکتر نصر بوده، مسیر پیشرفت یا پسرفت ما را نشان می‌دهد. اهم این مقولات را می‌توان در قالب یک تابلو چنین نمایش داد:

عوامل موثر در علم و تحقیق در ایران^{۶۱}

عوامل منفی	عوامل مثبت
<p>عدم توجه به وضع محققان و امور تحقیقی از لحاظ قانونی و حقوقی</p> <p>عدم توجه به وضع محققان از لحاظ اجتماعی</p> <p>نبودن محرک برای تحقیق در علوم جدید</p> <p>نبودن معیار سنجش آثار علمی و ارزیابی دقیق تحقیقاتی که انجام می‌گیرد</p> <p>نبودن یک برنامه جامع و کلی علمی و تحقیقی که مانع از تکرار در تحقیق شود</p> <p>نبودن آمار دقیق در امور تحقیقی و فقدان آمارشناسان متخصص</p> <p>عدم توجه مؤسسات غیردولتی به تحقیق و بی‌توجهی به نتایج تحقیق بین عامه مردم</p> <p>مهاجرت محققان و دانشمندان به خارج</p> <p>نبودن کتابخانه‌های مجهز</p> <p>نبودن مراکز چاپ و نشر معتبر علمی</p> <p>نقایص مقررات و قوانین مربوط به محققان و نویسندگان</p> <p>نبودن مراکز مدارک و بایگانی‌های علمی</p> <p>کمبود اصطلاحات علمی و فنی</p> <p>کم‌توجهی به علوم و روش تحقیقی در دستگاه‌های آموزشی</p> <p>یکی دانستن تحقیق در علوم با «فرنگی‌مآبی» و دوری از سنن علمی و فرهنگی ایران</p>	<p>وجود سنت قدیمی علمی در ایران و احترام به علم در فرهنگ مثبت</p> <p>داشتن تفکر انتزاعی و زبانی که قادر به بیان مفاهیم علمی است</p> <p>داشتن یک سنت پیوسته فکری که تاکنون زنده است</p> <p>ذوق و علاقه فطری ایران به علوم و جذب افکار تمدن‌های دیگر</p> <p>وجود امکانات مالی و اقتصادی برای تحقیق</p>
کمبود بودجه و وسایل جهت تحقیق	

از میان موارد منفی، مقولاتی چون: نبودن کتابخانه‌های مجهز، نبودن مراکز چاپ و نشر معتبر علمی، کمبود اصطلاحات علمی و فنی، تا حدودی مرتفع شده است. کتابخانه‌ها و مراکز چاپ و نشر نسبت به دوران پیش از انقلاب اسلامی افزایش یافته‌اند و کمبود اصطلاحات علمی و فنی نیز توسط فرهنگستان ادب پارسی و همچنین توسط اندیشمندی که معتقدند زبان فارسی، زبان علمی است، تا حدودی مرتفع شده است و خوشبختانه علی‌رغم وارداتی بودن علوم در ایران، زبان فارسی همچنان زبان علمی کشور است.

پیشنهاداتی برای ترویج تحقیق و علم در ایران

۱. تدوین برنامه‌ای منظم و توجه بیشتر به امور تحقیقاتی و علمی و سپردن امور علمی به دست اهل فن و پرداختن به کیفیت در مدارس و مخصوصاً دانشگاه‌ها و احیای سنن علمی در داخل چارچوب فرهنگ ایران.
۲. به منظور بهبودی بخشیدن به امر تحقیق در سال‌های آینده، از هم اکنون باید به رفع آن برآمد. باید حتی‌المقدور از تبلیغ بی جا درباره امور تحقیقاتی دوری کرده و به عمل پرداخت.
۳. باید به وضع محقق از لحاظ قانونی توجه خاص شود و نیز به حق مؤلف و سایر اشخاص که به نحوی در پیشرفت امور تحقیقاتی موثر هستند.
۴. ایران با در نظر گرفتن خصوصیات فرهنگی خود، آب و هوا، محیط طبیعی، بودجه، متخصصین موجود و غیره، می‌تواند چند رشته را قلمرو فعالیت خود قرار دهد و نیروهای خود را در آن چند رشته متمرکز سازد، اما در آن چند رشته به تهیه وسایل، چه آزمایشگاهی و چه از لحاظ کتاب و مجله، مبادرت ورزد و متخصص این رشته‌ها را تربیت کند.
۵. باید جهت ترویج علم و تحقیق، علوم نظری را برای آن‌ها که استعداد و لیاقت آن را دارند، رواج داد و علوم انسانی و فلسفی را با هدف وسعت بخشیدن به دید فکری محصلین و مخصوصاً شاگردان علوم، حتی‌المقدور بیشتر کرد و جزء برنامه‌های شاگردان علوم مختلف قرار داد.
۶. باید در خود علوم انسانی، تحقیقات وسیع انجام گیرد، مخصوصاً در تاریخ علوم و فلسفه در ایران، تا ارزش‌های علمی در فرهنگ ایران احیا شده و علوم، مخصوصاً در سطح دبیرستانی به صورت دنباله فعالیت‌های دانشمندان قدیم ایران تدریس شود.
۷. با استفاده از تاریخ هر یک از علوم و به کاربردن اصطلاحات علمی که قبلاً در ایران متداول بوده است و حتی برخی متون قدیم، مانند جبر خیام که در چند مدرسه در انگلستان به عنوان متن علم جبر تدریس می‌شود، می‌توان به شاگرد در مراحل اولیه تحصیلات خود اعتماد به نفس در فعالیت‌های علمی بخشید و او را به دنبال کردن علم و تحقیق تشویق کرد.
۸. حتی‌المقدور کارهای علمی و تحقیقاتی از چنگال مقررات اداری و مالی فعلی (سال ۱۳۴۷) که با طرز کار یک مؤسسه تحقیقی و یا یک فرد محقق تناقض دارد، رها شود.

جمع‌بندی

- در قالب نتیجه‌گیری، به چند سؤال مهم تحقیق اعم از اینکه نظر نصر درباره علم بومی چیست، شناخت چیست و چگونه حاصل می‌شود، شناخت معتبر از نظر نصر کدام است، در سه مقوله اول و نتایج کل مقاله در امتداد سه پاسخ اول، قابل طرح است:
۱. ریشه معرفت در وحی الهی است که از جانب خداوند بر پیامبر نازل می‌شود. بنابراین، معرفت حقیقی، به معنای شناختی شهودی است.
 ۲. معرفت از راه‌های متفاوتی، چون حس و تجربه، عقل، نقل و شهود حاصل می‌شود.
 ۳. شناخت معتبر، شناختی وحیانی - شهودی است، بدین دلیل که ریشه در وحی الهی دارد (مورد اول).
 ۴. معرفت رابطه تنگاتنگی با ماوراءالطبیعه و دین دارد.
 ۵. برای پی‌ریزی علوم اسلامی و بومی باید به ریشه‌های متافیزیکی آن بازگشت و علوم سنتی را احیاء کرد.
 ۶. در قالب تقسیم‌بندی علوم به سنتی و جدید، ریشه علوم جدید در علوم سنتی است، منتهی در بعد معرفت‌شناختی و روشی دچار دگردیسی شده است.
 ۷. برای پی‌ریزی علمی طبیعی (طبیعی به معنای علمی که مغایر با طبیعت نباشد) باید به علم سنتی بازگشت.
 ۸. راه رسیدن به علم سنتی در قالب احیاء شده آن، تطبیق ریشه‌های متافیزیکی علوم شرق و غرب از طریق مطالعه تطبیقی آن و رسیدن به بنیان‌های معرفتی صحیح است.
 ۹. مشخص کردن تعریف دقیق از فلسفه برای پیراستن زمینه از خطاهای موجود.
 ۱۰. آگاهی کامل از ساختار و مراتب معنایی سنت‌های دینی و مابعدالطبیعی شرق و غرب.
 ۱۱. رجوع به بررسی فلسفه تطبیقی از لحاظ پس‌زمینه سنتی و دینی.
 ۱۲. توجه به ماهیت سلسله مراتبی قوای بشر و سلسله مراتب معرفت (اعم از شهودی - تخیلی، عقلانی و حسی).
 ۱۳. بررسی منبع و منشأ فلسفه شرق و غرب.
 ۱۴. بررسی تفاوت‌های آموزه‌های انواع سنت‌های شرقی، به منظور یکپارچه شدن علوم شرقی در مقابل علوم غربی، به منظور تطبیق شایسته آن‌ها.

کتاب‌شناسی سیدحسین نصر

۱. جوان مسلمان و دنیای متجدد.
۲. معرفت و امر قدسی.
۳. اسلام و تنگناهای انسان متجدد.
۴. تاریخ فلسفه اسلامی (با همکاری هانری کربن).
۵. سه حکیم مسلمان ابن سینا، ابن عربی و سهروردی (نشر علمی و فرهنگی).
۶. آموزه‌های صوفیان از دیروز تا امروز.
۷. قلب اسلام (پس از حادثه ۱۱ سپتامبر نوشته شد)، ترجمه انشاء الله رحمتی. موسسه گفتگوی تمدن-ها.
۸. کتاب‌شناسی بیرونی.
۹. آرمان‌ها و واقعیات اسلامی
۱۰. هنر اسلامی و معنویت.
۱۱. جلال الدین رومی، شاعر و حکیم والامقام ایرانی.
۱۲. مقدمه‌ای بر اصول جهان‌شناسی اسلامی.
۱۳. نیاز به علم مقدس. ترجمه حسن میان‌داری (موسسه فرهنگی طه، ۱۳۷۹).
۱۴. محمد، مرد خدا.
۱۵. مکه مکرمه و مدینه منوره.
۱۶. دین و نظام طبیعت، ترجمه مصطفی شهر آیینی (نشر نی، ۱۳۸۵).
۱۷. هنر مقدس در فرهنگ ایرانی.
۱۸. سنت عقلانی اسلامی در ایران.
۱۹. معرفت و معنویت.

۱. سید حسین نصر، *در غربت غربی: زندگی نامه خود نوشت دکتر سید حسین نصر* (تهران: رسا، ۱۳۸۳)، با اندکی تلخیص.
۲. رامین جهانگللو، *در جستجوی امر قدسی* (مصاحبه با دکتر نصر)، (تهران: نشر نی، ۱۳۸۵) ص ۱۹۱.
۳. همان، ص ۱۸۸.
۴. سید حسن نصر، *پیشین*.
۵. *بقره*، ۱۱۵.
۶. سید حسین نصر، *اسلام: مذهب، تاریخ تمدن*، ترجمه عباس گیلوری (انتشارات روزبهان، ۱۳۸۵) ص ۶۵.
۷. *حدید*، ۳.
۸. *پیشین، اسلام، مذهب، تاریخ تمدن*، ص ۶۶.
۹. همان، ص ۶۸.
۱۰. *یونس*، ۴۷.
۱۱. ر.ک: *پیشین، اسلام: مذهب، تاریخ تمدن*، ص ۶۹.
۱۲. *پیشین، اسلام: مذهب و تاریخ تمدن*، ص ۷۰.
۱۳. همان.
۱۴. همان، ص ۷۷.
۱۵. همان، ص ۷۹.
۱۶. همان، ص ۷۹-۸۰.
۱۷. همان، ص ۴۶-۴۷.
۱۸. همان، ص ۶۶.
۱۹. همان، ص ۴۱.
۲۰. همان، ص ۷۰-۷۱.
۲۱. در افسانه‌های یونانی، تیتان‌ها نژادی از غول‌های خدامانند هستند که مظهر قدرت‌های طبیعی می‌باشند. پرومتئوس، تیتانی است که برای استفاده انسان از بهشت آتش را ربود و خدایان برای این عمل، او را مجازات کردند.

-
۲۲. پیشین، اسلام: مذهب، تاریخ و تمدن، ص ۷۱-۷۲.
۲۳. همان، ص ۷۳.
۲۴. همان، ص ۴۱.
۲۵. همان، ص ۴۲.
۲۶. «در تدارک شکر انقلاب مخملین»، روزنامه جمهوری اسلامی، شماره ۲۱۰، مرداد ماه ۱۳۸۵.
۲۷. رامین جهاننگلو، پیشین، ص ۹۸.
۲۸. منظور سید حسین نصر از علوم طبیعت، علمی هستند که نظرات خاص خود را درباره طبیعت دارند.
۲۹. سید حسین نصر، دین در نظام طبیعت، ترجمه محمدحسن غفوری (تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۸۴) ص ۲۱۴.
۳۰. همان، ص ۲۱۵-۲۱۶.
۳۱. همان، ص ۲۱۶.
۳۲. سید حسین نصر و دیگران، یادآور ز شمع مرده یاد آر؛ مقالات ماهانه رودکی (تهران: سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۸۱) ص ۱۵.
۳۳. سید حسین نصر و الیور لیمن، تاریخ فلسفه اسلامی (تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۸۳) ص ۷۵.
۳۴. حدیث پیامبر، معجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی، به اهتمام ونسینک، ذیل واژه حکمت.
۳۵. پیشین، تاریخ فلسفه اسلامی، ص ۴۴.
۳۶. همان، ص ۴۶.
۳۷. رسال اخوان الصفا و خلان الوفا (بیروت: دار للطباعه و النشر ۱۴۰۳ ق) ج ۱، ص ۴۸.
۳۸. پیشین، تاریخ فلسفه اسلامی، ص ۵۷.
۳۹. پیشین، اسلام: مذهب، تاریخ و تمدن، ص ۶۰.
۴۰. پیشین، تاریخ فلسفه اسلامی، ص ۵۹.
۴۱. پیشین، یاد آور ز شمع مرده یاد آر، ص ۳۴-۳۵.
۴۲. ر. ک: ابونصر فارابی، اندیشه‌های اهل مدینه فاضله، ترجمه جعفر سبحانی.

-
۴۳. سید حسین نصر، *انسان و طبیعت*، بحران معنوی انسان متجدد، ترجمه عبدالرحیم گواهی (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۹) ص ۱۰-۱۱.
۴۴. همان، ص ۱۲.
۴۵. ر.ک: پیشین، انسان و طبیعت.
۴۶. *Materia Prima*
۴۷. *Psycho – Physical*
۴۸. R.Carnap
۴۹. Ph.Frank
۵۰. H.Reichenbach
۵۱. *De-Ontologize*
۵۲. J.Martain
۵۳. E.Meyerson
۵۴. پیشین، *انسان و طبیعت*، ص ۲۰.
۵۵. همان، ص ۲-۳.
۵۶. Lo Tolstoy (۱۸۲۸-۱۹۱۰) نویسنده و فیلسوف اجتماعی روسی.
۵۷. *Mahatma*
۵۸. Sankara (۷۸۸-۸۲۰) فیلسوف هند و بزرگ‌ترین متفکر و دانته غیر ثنوی.
۵۹. سید حسین نصر، *اسلام و تنگناهای انسان متجدد*، ترجمه انشاء الله رحمتی (تهران: دفتر پژوهش و نشر سهروردی، ۱۳۸۳) ص ۷۳-۷۴.
۶۰. به معنای مثبت *imagination*، یا خیال در زبان عربی.
۶۱. ر.ک: سید حسین نصر، *جاودان خرد*، مقاله *عوامل مؤثر در علم و تحقیق در ایران*، ص ۳۶۹.
